

اجداد عالی نژاد آن جناب [سب] خود را به اسم حق نمی - علیه السلام - می رسانند و سالهای دراز است که در آن ولایت به حکومت و ایالت روزگار می گذرانند. امیره حسام الدین با حضرت شاه عالی جاه، شاه اسماعیل معاصر بود. در ابتدای جلوس آن حضرت، دم از عناد و مخالفت می زد. در شهور سنّه احدی عشر و تسعماهی [۱۹۱۱] که آن خسرو آفاق در ولایت طارم قشلاق فرموده بود، جمعی از امرا و سران را از راه<sup>۱</sup> خلخلال به ولایت امیره حسام الدین نامزد نمود. امرای نصرت اثر به موجب فرمان پادشاه هفت کشور به ولایت رشت درآمده دست به نهب و غارت برآوردند و کار به جایی رسانیدند که امیره حسام الدین از غایت حیرت و اضطرار، جمعی از معتمدان درگاه خود را به اردوان ظفر آثار فرستاده به زیان ضراعت و انکسار سر کریمه «قاغترقنا بذنوینا»<sup>۲</sup> به ذره عرض مقریان بارگاه معلی رسانید. شیخ نجم رشتی که در آن ایام بر مستند وکالت متکی و بر معراج عز و جاه مرتقی<sup>۳</sup> بود، در مجلس بهشت آیین زیان به شفاقت مردم رشت گشاده گناه ایشان را درخواست نمود و التماس او به درجه قبول رسیده حضرت شاه عالمیان از<sup>۴</sup> سر جریمه رشتیان درگذشت و امرایی که در آن حدود بیودند به موجه فرمان مراجعت نموده به اردوان همایون ملحق گشتهند. بعد از این قضیه، امیره حسام الدین سر به چنین فرمان حضرت شاه ظفر قرین درآورده مکرر پسر خود مظفر سلطان را با تحف و هدایای لایق به درگاه عالم پناه فرستاده اظهار اخلاص و یکجهتی نمود و چون امیره حسام الدین قدم از تخت سلطنت به تخته تابوت نهاد و پرسش مظفر سلطان به جای پدر فرمانروا گشت، حضرت شاه گردون اعتلا از وفور مرحمت و اشفاق، صبیغه صلبیه خوبیش را که در حجله سلطنت و عفاف تربیت یافته بود با مظفر سلطان در سلک ازدواج کشید و مظفر سلطان سر مفاخرت و مبارفات به اوج سموات رسانیده از یمن توجه شاهی مدت مديدة در ملک موروثی خود به حکومت و ایالت به سر برد و بعد از فوت حضرت شاه دین پناه به رهنمونی بخت نگون، نسبت با

۱. ب: ندارد.

۲. ب و ت: «راه» مکرر.

۳. ب: مرتقی.

۴. غافر (۴۰)، آیه ۱۱.

۵. ت: «از» ندارد.

اولاد امجاد حضرت شاه فردوس مکان عصایران بر پیشانی طغیان بسته همواره طریق مخالفت و عناد می‌سپرد، تا در شهر سنه [۱۷۱] اربعین و قسمیه [۹۲۰] که والی ولایت روم به عزم تسخیر بلاد ایران با سیاه بیکران به حرکت درآمده به دارالسلطنت تبریز نزول اجلال نموده بود، مظفر سلطان بالشکر گیلان و تحف و هدایای فراوان به تبریز رفته اظهار اخلاص و یک‌جهتی نمود و حکایتی چند که مستلزم بسی فساد بود خاطرنشان رومیان کرد، اما والی روم را شرارت طبع چوند که مسلتم بسی فساد بود خاطرنشان رومیان کرد، اما والی روم را شرارت طبع مظفر سلطان و کفران نعمتی که نسبت به دودمان حضرت شاه اسماعیل به ظهور می‌رسانید بر خاطر عاطر گران آمده چندان التفاتی به آن جناب نغمود و حکایتی چوند که گفته بود اصلاً نشود. مظفر سلطان خاپ و خاسراز آن سفر مراجعت نمود و چون به نواحی مملکت خود رسید، امیره حاتم که حاکم ولایت کنوم بود با سپاه خود سر راه بر آن جناب پکرفت و دست به محاربه و مضاربه برآورد. مظفر سلطان به هزار حیله از آن معركه جان بیرون برده خویش را به خطه رشت رسانیده خزاپ و اموالی<sup>۱</sup> که همراه داشت به تمام به دست امیره حاتم درآمد. در آن اثنا والی ولایت لاهیجان، سلطان حسن، که ذکر او در سابق مذکور شده، چون بر پرشانی و بی‌سامانی مظفر سلطان مطلع گردید با سپاه جنگجوی درست خوی بر سراو تاخت و اساس شوکت و سلطنتش را که مدت مدید و عهد بعید مهمد و مشید گشته بود به صدمه عداوت و عناد ویران و منهدم ساخت و چنان سنگ تفرقه در سلک چمیت وی انداخت که آن جناب قطع نظر از ملک موروئی خویش کرده با معدودی چند از راه دریاپار به دیار مازندران رفت و بعد از اندک روزی باز بر سفينة ادبیار سوار شده خواست که به طرف اخراجه و آن حدود بیرون رود که باد مخالف، کشتنی سرگشتنگی او را به ولایت شروان انداخت. سلطان خلیل که پادشاه جلیل القدر شروان بود، مقدم او را به اعزاز و اکرام تلقی نموده جناح [اعطفت]<sup>۲</sup> و احسان بر فرق وی بگسترانید. چون کوکب طالع مظفر سلطان از اوج عزت به حضیض نکبت هیوط نموده بود (و روز حیاتش به شام ممات تبدیل یافته بعد از شانزده روز که در

شروع اقامت نموده بود<sup>۱</sup>، سلطان خلیل از جام اجل جرعة فنا چشید و رخت هستی را به ملک بتاکشید. پری خان خانم که صبیة حضرت شاه اسماعیل و حرم محترم سلطان خلیل بود، مظفر سلطان را بگرفت و به درگاه حضرت شاه عالم پناه<sup>۲</sup> شاه طهماسب فرستاد. چون ذکر کشته شدن آن جانب به تفصیل [۱۷۲] در قضایای حضرت شاه مومی الیه رقم تحریر پذیرفته، قلم مشکین رقم از عیب تکرار احتراز نموده در این مقام به مجمله اختصار کرد.

بالجمله، بعد از کشته شدن مظفر سلطان، زوجه آن جناب که همشیره حضرت شاه عالمیان بود، با یک پسر که از صلب مظفر سلطان حاصل شده بود، از گیلان به پایه سریر ثریاً مکان آمد و حضرت شاه عالم پناه آن ملکه جهان را در سلک ازدواج شاه نعمت الله یزدی درآورد و پسر مظفر سلطان نیز با مادر می بود و ولایت گیلان بیه پس از تاریخ سنه ثلت<sup>۲</sup> اربعین و تسعماهی [۹۴۳] در حیطه ضبط و تصرف حکام لاهیجان درآمده همچنان در قبض ایشان است و از مظفر سلطان غیر این پسر وارثی دیگر نیست.

در شهور سنه ثمان و خمسين و تسعمايه ۱۹۵۸ حضرت شاه فلك قباب<sup>۴</sup> شاه طهماسب، خواهرزاده را به زر و لشکر امداد نموده به ملک صوروتی خودش فرستاد. خان احمد که الان والي به استقلال جيلان است به قدم ممانعت پيش آمده آن جناب را به ولایت رشت راه نداد و جمعی از مردم جيلان بيه پس که بر سر او جمع آمده بودند متفرق و پريشان ساخته اکثري را به تبع سياست از هم گذرانيد. حضرت شاه عالم پناه چون دانست که از آن پسر حکومت و سلطنت نمي آيد، باز او را به پایه سرير اعلى طلب نموده به مشهد امام رضا - عليه التحية و الثناء<sup>۵</sup> - فرستاد و به جهت او وجه معيشتي، مقرر قرمود.

三

سعادتھاست اندر پرداز غیب

نگه کن تاکه را ویژند در چیز

۲. ت: «شاه عالم پنا» تدارد.

۱. ت: مطالب بین هلالین را ( ) ندارد.

٤. ت: حنا

٣. ت: ثلاثة.

٥. ت: السناء

## ذکر سلطنت و ایالت حکام مازندران بر سبیل ایجاز و اختصار

مؤلف حیب السیر از تاریخ سید ظهیر که در ذکر حکام طبرستان ترتیب یافته، نقل می‌کند که<sup>۱</sup> نسب سلاطین مازندران به امام زین العابدین -علیه السلام- منتهی می‌شود و اول کسی که در آن طبقه عالیشان قدم<sup>۲</sup> بر مسند ایالت نهاد، سید قوام الدین بن صادق بن عبدالله بن حسین المرعشی بود<sup>۳</sup> و آن جناب در زمان دولت امیر افراسیاب<sup>۴</sup> چلاوی که والی ولایت مازندران بود، از جانب مکهٔ معظمه به دارالملک آمد و در آن بلدهٔ طیه ساکن شده به سلوک طریق زهد و سداد<sup>۵</sup> و کزوم<sup>(۶)</sup> طریقةٔ صلاح و رشاد و ارشاد فرق عباد مشغول گشت و به اندک زمانی اهالی آن دیار از صغار و کبار دست ارادت و اثابت به ذیل محبت آن سید بزرگوار استوار ساخته سر به چنبر مطاوعتش درآوردند و امیر افراسیاب نیز تسبیت به سید مومی‌الیه حسن اعتقادی داشت و گاهی به خانقه او می‌رفت و وقتی از اوقات مریدان<sup>۷</sup> و درویشان سید قوام<sup>(۸)</sup> الدین که به میر بزرگ اشتهر یافته در همان خانقه با ساز و آلات حرب بر افراصیاب هجوم کرده آن جناب را با سه پسر به قتل رسانیدند و سید قوام الدین را بر تخت ایالت نشانیده بِر تمامی ولایت مازندران به اندک مدتی مستولی گشتند.

### شعر

<p>شود پیدا ازو ابر<sup>۹</sup> آسمان گیر زیر جدزاده کوه یلنده است</p>	<p>ذری کز روشنی گرد جهان گیر کزان مان در بلندی ارجمند است</p>
--	---

الفَصَّهُ، سید قوام الدین و اولاد امجاد و احفاد عالی ترزا او به نوبت بر مسند حکومت آن ولایت کامران و کامکار زندگانی می‌نمودند، چون نوبت ایالت آن دودمان عالیشان به امیر کمال الدین که تبره سید قوام الدین بود رسید و زمام

۱. حیب السیر، ج ۲، ص ۴۰۱؛ تاریخ طبرستان، ص ۱۲۰.

۲. ت: قدم، ندارد.

۳. تاریخ طبرستان، ص ۱۶۶: «قوام الدین بن عبدالله بن محمد بن صادق بن عبدالله».

۴. ت: اسپاب.

۵. ت: سدار.

۶. ت: از ابر.

۷. ت: مردیدان.

سلطنت مملکت توران و ایران در قبصه اقتدار و اختیار حضرت صاحبقران امیر تمور گورکان - آنارالله برهانه - درآمد، آن حضرت به اغوای اسکندر شیخی که ولد صلبی امیر افراسیاب بود، عنان عزیمت را به طرف مازندران معطوف گردانید و امیر کمال الدین با فرزندان و اقوام و اتباع به حصار مهانه سرکه در نواحی آمل و به کنار دریا واقع است پناه برده در آن قلعه متخصص گشتد. و حضرت صاحبقران همت عالی نهمت بر تسخیر حصار مذکور گماشته دست از محاصره باز نداشت تا صورت فتح و ظفر در آینه مرادش جلوه گر نشد. سادات عالیشان به ضرورت به قدم اضطرار از حصار مذکور به زیر آمده زیان به اعتذار و استغفار برگشودند و حضرت صاحبقران نظر بر سیادت آن جماعت افکنده در ازله حیات ایشان نکوشید<sup>۱</sup>، اما خزانین و دفایینی که در آن حصار بود به تمام در خزانه عامره جمع آمد و سید کمال الدین را با یک پسر به طرف سمرقند فرستاد و آن مملکت را به اسکندر شیخی ارزانی داشته موكب گیتی ستاد از آن ولایت کوچ فرمود و اسکندر شیخی بعد از تصرف ملک مازندران از برگشتگی بخت پریشان، با حضرت صاحبقران مخالف شده اظهار تمد و عصیان نمود. در مرتبه آخر که حضرت صاحبقران از یورش روم مراجعت نموده بود، سپاه ظفر دستگاه را از برای دفع آن مدبر گمراه به مازندران فرستاد و اسکندر<sup>۲</sup> شیخی از بیم جان فرار و هزیمت نموده در آن بیشهها و جنگلها سرگردان می‌گشت تا آنکه در همان جنگل به چنگ گرگ اجل گرفتار شد و در آخر همان سال حضرت صاحبقران نیز در راه ختای از جهان فانی انتقال فرمود و بعد از فوت آن حضرت، امیر کمال الدین با پسر از حبس نجات یافته به جانب مازندران روان شد و بار دیگر بر ملک موروثی<sup>۳</sup> خود مستولی گردید و همواره با شاهرخ [۱۷۴] میرزا که قایم مقام امیر تمور بود دم از اطاعت و انتیاد می‌زد. بعد از وی نیز اولاد او هر کدام که بر سریر سلطنت مازندران فرمانروایی گشتد با سلاطین تموری دم از موافقت و یک چهتی می‌زند. در زمانی که سلطان سعید ابوسعید میرزا<sup>۴</sup> به عزم

۱. ت: سکندر.

۲. ت: موروثی.

۳. سلطان ابوسعید گورکانی در بیست و دوم رجب سال ۸۷۳ ه.ق. به دستور اوزن حسن به قتل رسید. (تاریخ جهان آراء، ص ۲۲۸).

گرفتن حسن بیک آق قوینلو متوجه فرایانگ ازان بود، سید فوام الدین که نوبت ایالت مازندران در آن اوان به آن جناب رسیده بود در آن پورش ملازم رکاب سلطان ابوسعید بود و بعد از قتل سلطان ابوسعید به امداد و استصواب امیر حسن بیک باز به طرف مازندران رفت. و چون ایام سلطنت و حکومت آن جناب نیز به آخر رسید و امیر عبدالله بر آن دیار مستولی گردید، بعد از چند سال که در حکومت به سر برده بود به دست عمّ زاده اش امیر زین العابدین در حمام ساری کشته شد و میر زین العابدین رايت ایالت برگراشت به چند سال دیگر آن جناب کامکار و کامران در ولایت مازندران حکومت و سلطنت نمود و پسر امیر عبدالله را که امیر عبدالکریم نام داشت به قلعه آمل فرستاده بود و وجه معیشتی بهجهت او تعیین نموده و چون امیر زین العابدین نیز نقد حیات [۱] به قایض ارواح تسلیم کرد، برادرش امیر شمس الدین قایم مقام وی شده بساط سلطنت را ممهد گردانید. در ایام دولت امیر شمس الدین، آفارستم روزافزوون که چاکر مودیو<sup>۲</sup> بود و در سوانکو<sup>۳</sup> به سر می بود به سببی<sup>۴</sup> از اسباب از آن جناب رنجیده به ساری رفت و در سلک ملازمان امیر شمس الدین انتظام یافت و چون مردم رشید کاردان و اشجع امثال و اقران خود [۵] بود به اندک روزی منصب سپهسالاری یافته را تلقی فاقع جمیع مهمات ساری و توابع گشت و چون مدت چند سال از حکومت امیر شمس الدین سپری شد، خدمتش دعوت حق را بیک اجابت گفته به عالم بقا پیوست و آفارستم، پسر آن جناب را که امیر کمال الدین نام داشت بر مسند سلطنت نشانیده خود متصدی شغل خطیر حکومت گشت و از پادشاهی به جز نامی بیش بر امیر کمال الدین نبود. و در ایام حکومت امیر کمال الدین، امیر عبدالکریم متولی به کارکیا میرزا علی والی چیلان شده از وی استعانت نمود. کارکیا امداد و اسعاد آن جناب را بر ذمّت همت خویش لازم دانسته برادر خود کارکیا سلطان حسن را با موازی بیست هزار سوار و پیاده

۱. ب: ندارد.

۲. صحیح آن محمد دیو است. برای اطلاع از شرح جنگ رستم روزافزوون و دیر محمد دیر رک: تاریخ خاندان مرعشی مازندران، صص ۳۵-۸.

۳. مراد سوادکوه است از جبال البرز در مازندران (فرهنگ معین / اعلام).

۴. ب: تدارد.

۵. ب: بسی.

به امداد امیر عبدالکریم به صوب مازندران روان گردانید. چون آن جماعت به ولایت مازندران داخل شدند، آفارستم [۱۷۵] نیز سپاه مازندران را فراهم آورده به دفع خصمان متوجه به صوب آمل شد و در آن سرزمین در مکان قلب ناهموار که عبور بر آن به سبب رودهای عمیق دشوار بود سر راه بر اعدای وافشوکت بگرفت و دستبردهای مردانه نموده<sup>۱</sup> بسیاری از پیاده های گیلان در آن معركة عرضه تلف گشتند و کارکیا سلطان حسن بی نیل مرام به طرف جیلان معاودت نمود، و چون آفارستم به صورت فتح و ظفر مبتهم و مسروگردید، از روی استیلا و استقلال<sup>۲</sup> شروع در سلطنت ولایت مازندران نموده از شرایط عدل گسترش و رعیت پروری دقیقه ای نامرعنی نگذشت و امیر عبدالکریم دو سه مرتبه دیگر به هرات رفته از<sup>۳</sup> سلطان گردون اعتلا، سلطان حسین میرزا طلب معاونت نمود و در هر مرتبه لشکر گرفته به طرف مازندران رفت، اما کاری از پیش نتوانست برد مغلوب و منکوب باز می گشت، تا آخر الامر صلح ا به فیلان درآمده نصف آمل را به وی ارزانی داشتند و آفارستم چون از امیر کمال الدین استثمام عذر و کیدی نموده بود به دفع وی اقدام نموده دیگری از پادشاهزاده های آن دیار را که از نسل امیر قوام الدین بود بر مستند حکومت ساری نصب فرموده وسیله سلطنت و ایالت خویش ساخت و مدد مدید در دیار مازندران رایت حکومت و شوکت برآفراخت و قلاع متین رصین در اطراف آن ولایات در تحت ضبط و تصریف خود درآورده به ذخایر فراوان و زر بسیار مشحون گردانید. خصوصاً حصار بالاستوار کلیس<sup>۴</sup> و اولاد<sup>۵</sup> که در ولایت سوانکو که وطن مالوف و محل مأнос<sup>۶</sup> آن جناب است، واقع است و را قم این اجزا آن هردو حصار را تماشا کرده. فی الواقع دو حصارند که در محکمی واستواری عدیل و نظیر ندارند و اساس آن را بر [قلل]<sup>۷</sup> جبال راسخه البینان مشید و ممهد گردانیده اند.

۱. ت: نمود.

۲. ت: استعلا.

۳. ت: «از» ندارد.

۴. ب: کلیش. حیب السیر، ج ۴، ص ۵۵۹؛ تکملة الاخبار، ص ۵۶، تاریخ مازندران، ص ۵۰؛ «کلیس».

۵. قلعه اولاد = قلعه ایلال: «قلعة ایلال که اکنون قلعه اولاد می گویند». (تاریخ مازندران، ص ۵۰).

۶. ت: مأیوس.

۷. ب: هلل، ت: علاک.

چنانکه در علوٰ و رفعت با فلک البروج دم از مساوات و برابری می‌زند.  
شعر

برو جش به دعوی زیان کرده باز  
سخن کرده باکنگر عرش ساز  
سنايش بود طاق گردان سپهر  
الفصّه، تا شهر سنه ست عشر و تسعمايه [۹۱۶] آقارستم روزافزون بر ولايت  
مازندران و آن نواحی مستولي بود و از روی استيلا و استعلا سلطنت می‌نمود و  
گاهی به پادشاهان عراق و خراسان تحف و پيشكشی روان می‌ساخت و گاهی ديگر  
دم از استقلال و استبداد زده رایت اانا و لا غيری می‌افراخت. در ايمامي که حضرات  
شاه [۱۷۶] جمجاه، شاه اسماعيل صفوی تسخیر بلاد آذربایجان و فارس و عراقين  
نموده بود و از برای دفع شر شبیک خان او زیک يه صوب خراسان توجه می‌نمود،  
چون بلده سمنان مضرب خیام عساکر نصرت نشان گشت، اکثر حکام دارالمرز در آن  
سرزمین به عزّ عتبه بوسی مشرف گشته منظور نظر عاطفت و احسان گردیدند، الا<sup>۱</sup>  
آقارستم روزافزون که يه معاذير نادلپذير قائمک جسته به سعادت باط بواس  
مستعد نگشت و همانا باطنًا با شبیک خان دم از مواليات و مصادقت می‌زده و  
می‌گفته که دست من است و دامن تو. اين معنی ير حضرت شاه صافی ضمير روش  
شده بود و در<sup>۲</sup> بیست و ششم شهر شعبان سنه ست عشر و تسعمايه [۹۱۶] که  
حضرت شاه عالم<sup>۳</sup> در نواحی مرعشاهجان شبیک خان را کشت و ولايت  
خراسان را تسخیر نمود، دست شبیک خان را مصحوب يکي از قورچيان خاصه به  
طرف مازندران نزد آقارستم فرستاد و پیغام داد که تا غایت دست تو بود و دامن او،  
امروز دست اوست و دامن تو. قورچي مذکور به موجب فرمان متوجه مازندران  
شده دست بريده شبیک خان را به دامن آقارستم نهاد و پیغامی که داشت بگذارد.  
آقارستم از مشاهده آن حال و پیغامهای مهابت آمیز حضرت شاه دريانوال اعراض  
نفساني نموده به مرض موت مبتلا شد و در همان ايام سفر آخرت اختيار فرمود. از  
وي دو پسر يادگار ماند، يکي آفاسه را و ديگري آقامحمد. ذكر هر يك در محل  
خود از حالات آينده به وضوح خواهد پيوست، ان شاء الله تعالى.

۱. ت: او.

۲. ت: اما.

۳. ت: از.

## ذکر حکومت و ایالت امیر عبدالکریم بن امیر عبدالله و متاصله<sup>۱</sup> نمودن ولایت مازندران را با آقامحمد روزافزون به موجب فرمان حضرت شاه عالم پناه

در ایامی که آقارستم روزافزون قدم از بساط ایالت مازندران کشیده به ملک<sup>۲</sup> جاودان پیوست، امیر عبدالکریم که سالها منتظر چنین فرصت بود، از طرف آمل با سپاه ظفر دستگاه بیرون آمده بر ملک سوروش خود مستولی گشت و فرزندان آقارستم چون قوت محاریه و مضاریه در حیث مکنت خود ندیدند، لاجرم دست از مملکت ساری بازداشته به طرف کوهستان سواتکو که وطن مالوف ایشان بود روان شدند و برادران هریک به قلعه‌ای که در زمان حیات پدر نامزد ایشان شده بود ساکن گشتند و آقسهراب که پسر بزرگ بود، دست به اسراف و تبدیل [۱۷۷] برآورده خزانی<sup>۳</sup> که در آن قلعه جمع آمده بود به اندک روزی تلف کرد، به امید آنکه شاید بدین وسیله مردم آن دیار به سلطنت و حکومت او میل نمایند. این تدبیر با مقصد او موافق نیامد و بعد از آنکه زرها تلف شده بود صلاح وقت در آن دید که با امیر عبدالکریم از در صلح درآید و بساط منازعه<sup>۴</sup> از مصادف و مصاهرت مبدل گرداند. صلح‌با به میان درآمده رابطه صلح و مصاهرت را استحکام دادند و صبیغه امیر عبدالکریم را در حیله نکاح آقسهراب درآوردند. آقسهراب از قلت خرد، اعتماد بر عهد و ميثاق دشمن قدیم امیر عبدالکریم کرده<sup>۵</sup> نزد وی رفت و بعد از چندگاه به سببی<sup>۶</sup> از اسباب نقش حیات آن جناب از صفحه وجود محظوظ شد و در آن اثنا چوhe سلطان از جانب<sup>۷</sup> شاه عالمیان شاه اسماعیل به جهت تحصیل مال مازندران و شخص اموال و خزانی آقارستم و طلب حکم آن دیار به مازندران رسید و امیر عبدالکریم و آقامحمد، ولد آقارستم را<sup>۸</sup> وعد و وعید و بیم و امید داده بازرو اسباب فراوان به درگاه حضرت شاه عالمیان برد و در آن مال قشلاق همایون در قم واقع

۱. ت: منازعه.

۲. ت: خزانه.

۳. ت: کرد.

۴. ت: مملکت.

۵. ت: ندارد.

۶. ب: بسی.

۷. ت: «جانب» ندارد.

بود. امیر عبدالکریم و آقامحمد به شرف با اطیبوس استعداد یافته هریک مبلغی کثیر به رسم پیشکش کشیدند و در مجلس بهشت آیین به جهت ایالت مازندران مابین مشارالیهما مباحثه و معارضه بسیار واقع شد و از طرفین بر مال و جهات آن ولایت چیزی می‌افزودند، تا آنکه وکیل آقامحمد متقبل شد که اگر ایالت<sup>۱</sup> مازندران را بلازمشارکت به آقامحمد ارزانی دارند، من هر سال مبلغ سی هزار تومان تبریزی به خزانه عامره می‌رسانم. وکلای شاهی و امرای دیوان جانب آقامحمد [را]<sup>۲</sup> گرفته آخر الامر نصف مازندران را به آن جانب رجوع فرمودند و نصف دیگر را به امیر عبدالکریم ارزانی داشتند و در آن سال آن دو بزرگوار مبلغ سی هزار تومان به تعصّب یکدیگر به<sup>۳</sup> سرکار شاهی رسانیدند و بعد از آن به اتفاق عازم مازندران شده امیر عبدالکریم در بارفروش ده ساکن شد و آقامحمد در ساری رحل افکند و مدت چند سال به اذعان<sup>۴</sup> باخ و جراح که متقبل شده بودند به قدر طاقت و توان اطاعت می‌نمودند و مشارالیهما<sup>۵</sup> با یکدیگر<sup>۶</sup> گاه صلح و گاه جنگ می‌کردند و در خرایی ولایت یکدیگر می‌کوشیدند. عاقبت به مضمون «لا يَصْلُحُ سَيْفَانٌ في غَدْرٍ وَاحِدَةٍ»<sup>۷</sup> مهمات آن بلاد به فتنه و فساد منجر گشت و قصور و فتور به قواعد خراجی که هرساله به سرکار شاهی می‌فرستادند راه یافت و تحصیلداران آغاز شکایت کرده<sup>۸</sup> [۱۷۸] کیفیت ویرانی آن مملکت را به ذروه عرض اعلی رسانیدند. حضرت شاه عالمیان در شهور سنّه ۹۱۴<sup>۹</sup> درمیش خان را از برای وصول نمودن مال وجهات دارالمرز و انتظام امور آن ولایت با قرب دو سه هزار سوار جنگی بدان صوب فرستاد و درمیش خان به موجب فرمان از راه مستمدار به مملکت مازندران درآمد و اول به ولایت امیر عبدالکریم نزول نمود. آن جانب مقدم خان مومی‌الیه را به اعزاز و احترام تلقی فرموده از شرایط مهمانداری و مراسم حق گزاری دقیقه‌ای نامرعی نگذاشت و خدمات لایقه به ظهور رسانید؛ چنانچه خان مشارالیه از وفور احسان آن

۱. ت: ایالت ولایت.

۲. ت: در.

۳. ب: ندارد.

۴. ب: «اذعان» مکرر.

۵. ت: «با یکدیگر» ندارد.

۶. الکالی، ج ۲، ص ۳۲۲.

۷. ب و ت: ندارد، از حبیب السیر، ج ۴، ص ۵۶۰ تکمیل گردید.

جناب خجل و منفعل گشت و بعد از انتظام امور آن ولایت به اقطاع آقامحمد ادرآمد. آقامحمد<sup>۱</sup> نیز به لوازم خدمتکاری قیام و اقدام نمود، اما نه آنجنانکه خان عالیشان از آن راضی و شاکر گردد.

الفصه، آن دو پادشاه رفیع مکان را با مال مقری مازندران که وصول نموده بود همراه خویش ساخته به سعادت و کامران از راه هزارجریب بیرون رفت و حکام هزارجریب، مثل میرحسین و میرحسن و میرعبدالله درواری که از سادات عالیشان هزارجریب بودند، بعد از مراسم خدمتکاری به مصاحبی درمیش خان متوجه درگاه ثریامکان شدند و بعد از وصول به پایه سریر سعادت مصیر، منتظر نظر عاطف شاهانه و مشمول بحاح مكرمت پادشاهانه گشته مجدداً مهمات دارالمرزا بر وجه دلخواه قرار داده، مقضی الاوطار هر کس به ولایت خویش معاودت نمودند، الا میرحسین هزارجریبی که به رهتمونی بخت برگشته و طالع شوم از اردوبی کیهان پوی فرار نمود و به هزارجریب رفته عصایه عصیان بر پیشانی طغیان بست و طریق مخالفت و عناد پیش گرفت و در همان سال به سوء اعمال<sup>۲</sup> خویش گرفتار شده به ملک بقا پیوست، اما امیر عبدالکریم و آقامحمد چون به دیار مازندران رسیدند به مضیمن آنکه

### مصرع

#### غوغای دو پادشاه اندرونی ولایتی

غبار کدورت و نقار دیگر بار مابین آن دو بزرگوار متصاعد شده به اندک روزی به محاربه و مضاربه منجر گشت و آقامحمد با سپاه جلادت آین به طرف بارفروش ده که مقر دولت امیر عبدالکریم بود روان شد و بر ظاهر بارفروش ده فریقین را اتفاق ملاقات دست داده حرب عظیم در هم پیوست و سید هیبت الله و گستهم پیل که از جمله امیران آقامحمد بودند با چندی دیگر از اعیان لشکر در آن معزکه به قتل آمدند و عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایت<sup>۳</sup> امیر عبدالکریم وزیده آقامحمد به هزیمت رفت و اکثر سران سپاهش طریق بی وفاکی، چنانچه

عادت و شیمۀ مردم<sup>۱</sup> آن دیار است بیش گرفته به امیر عبدالکریم پیوستند و آقامحمد از غایت حیرت و اضطرار در مرکز دولت خویش فرار نتوانست گرفت و از استیلای دشمن اندیشه کرده به طرف سوانکو بیرون رفت و چند روزی پشت اعتماد بر حصانت و رضائت حصار کلیس<sup>۲</sup> و اولاد<sup>۳</sup> داده در آن سرزمین به سر برد و آخر الامر چاره‌ای جز آن ندید که متوجه درگاه سلاطین پناه شود و از آن دودمان کرامت‌آشیان استعانت بخواهد. بنا بر اندیشه مذکور به اتفاق دستور کاردان آفاحسن مت که به حسن تدبیر و رزانت رای آراسته و پیراسته بود و چندی از انفار پاکیزه روزگار، روانه درگاه عالم‌دار شد. و در آن سال قشلاق همایون در دارالسلطنت تبریز واقع بود. چون آقامحمد به پایه سریر اعلی رسید و ارکان دولت شاهی بر پریشانی احوال<sup>۴</sup> او مطلع گردیدند، دست از حمایت و رعایت او بازداشته جانب امیر عبدالکریم را که در آن وقت زر و ابریشم بسیار به جهت ارکان دولت سلیمانی، سیما میرزا شاه‌حسین اصفهانی که منصب وکالت داشت فرستاده بود، روحانی داده صلاح در آن دیدند که آقامحمد را چند روزی در حصاری نگاه دارند تا امیر عبدالکریم در ارسال باج و خراج سعی موافر به ظهور آورد و بلا<sup>۵</sup> کسر و کسور آنچه متنبّل شده سال به سال به خزانه عامره برساند. بنا بر قرار مذکور آقامحمد را با وکیلش آفاحسن مت به قلعه النجق فرستادند، ولایت مازندران را به تمامی به امیر عبدالکریم ارزانی داشتند.

### ذکر ایالت امیر عبدالکریم بر تمامی بلاد مازندران

چون امیر عبدالکریم به نیروی بخت بلند و طالع ارجمند بی منازعت و مشارکت بر مسند ایالت و حکومت مازندران به سعادت و کامران تکیه زد، اساس عیش و نشاط و بساط مسّرت و انسباط مشیّد و ممهّد گردانیده همواره روزگار

۱. ب: کلیش.

۲. ب: بلاد.

۳. ت: «مردم» ندارد.

۴. ب: اولاد.

۵. ت: «احوال» ندارد.

فرخنده آثارش بر رفاهیت حال عباد و معموری بلاد مصروف بود و عموم اوقات با برکات را به مصاحب<sup>۱</sup> و مجالست سادات و علماء و اهل فضل صرف می نمود و آن جناب نیز از حلیة فضل و کمال خالی نبود و با وجود لکنت زبان تکلم شیرین داشت و گاهی که به پایه سریر سعادت مصیر شاهی مشترف می گشت، حضرت شاه جمجاه اکثر اوقات با آن جناب صحبت می داشت و حکایات مطابیه آمیز میانه ایشان بسیار مذکور می شد و در مجلس بهشت<sup>۲</sup> [۱۸۰] اساس که حضرت شاه گردون کریاس به شرب خمر اقدام می نمود، امیر عبدالکریم حریف شراب و حریف نزد آن حضرت شاه بود و گاهی دیگر که در مازندران بر مستند حکومت اقامت داشت، حضرت شاه عالم پناه با آن جناب نزد غاییانه می باخت و چون اکثر اوقات کعبین اقبال بر مراد خاطر حضرت شاه دریانوال می گردید و مهره طالع امیر عبدالکریم در ششدرویال گرفتار می گشت، حضرت شاه با دین و داد به جهت وصول زری که به گرو می برد تحصیلداران به صوب مازندران می فرمود و امیر عبدالکریم طوعاً<sup>۳</sup> او کرها آن مبلغ را می داد. چون مدت پنج شش سال کامران و کامکار روزگار گذرانید، از کچ روی چرخ چفاکار در ماه ربیع سنه ثلثین و تسعماهی [۹۰۰] حضرت شاه فلک اقتدار، شاه اسماعیل، سفر آخرت اختیار فرمود و سکه سلطنت ملک<sup>۴</sup> ایران به نام و القاب همایون خلف ارشد آن حضرت مزین گشته، چوhe سلطان تکلو، وکیل السلطنه و صاحب اختیار شد. چون آن جناب را با آقامحمد روزگزون آشنایی قدیم بود، در این وقت همت بر استخلاص وی گماشته او را از قلعه النجق بیرون آورد و مهمات آن جناب را بر وجه دلخواه سامان داده نصف مازندران را باز به وی ارزانی داشت. چون آقامحمد با منشور ایالت ملک موروئی و قورچی خاصه نواب شاهی به مازندران رسید، امیر عبدالکریم که در شهر ساری رحل<sup>۵</sup> اقامت افکنده بود، اطاعت حکم قضاجریان نموده از ساری متوجه بارفروشده شد و شهر ساری را با توابع و لواحق به تصرف آقامحمد گذاشت و بعد از چندگاه سپاه خویش را فراهم

۲. ت: طاعاً.

۴. ب و ت: رحلت.

۱. ب: مصاحب.

۳. ت: مملکت.

آورده به قصد تسبیح ملک ساری<sup>۱</sup> رایت مخالفت برافراخت و بی لب و درنگ بر سر آقامحمد تاخت، اما کاری از پیش نتوانست برد، بی نیل مقصود معاودت نمود، و در همان سال که تاریخ هجری به نهصد و سی و دو رسیده بود، از جهان فانی انتقال فرمود. قریب هشتاد مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بود. از وی سه خلف رشید یادگار بماند، اول امیر سلطان محمود، دوم امیر شاهی، سوم امیر تیمور، چون امیر عبدالکریم را توجه تمام به جانب امیر شاهی بود و او را از سایر فرزندان دوست‌تر می‌داشت، ولیعهدی خویش را به آن جانب رجوع نموده بود. بعد از [غوف]<sup>۲</sup> میر جنت‌آشیان، سادات و اشراف مازندران دو طایفه شده بعضی مستند امارت را به امیر سلطان محمود که پسر بزرگ بود انسب دانستند و برخی دیگر به موجب وصیت عمل نموده اطاعت [۱۸۱] امیر شاهی را بر خویش لازم شمردند. از جمله مهتران طایفین، یکی سپند کمال الدین بود که با اقوام و تابعان به سلطنت امیر سلطان محمود راضی بودند و دیگری میر علی حسینی بود که با جمعی از موافقان و یکجهتان به پادشاهی امیر شاهی اتفاق داشتند. بعد از طول مقال، امیر کمال الدین با جماعت خود غالب آمده امیر سلطان محمود را بر مستند ایالت نصب نمودند و خواستند که میل آتشین در جهان بین امیر شاهی کشند. اهالی مازندران به آن امر شیعی راضی نشدند و بعد از نه ماه که امیر سلطان محمود بر سریر حکومت آن ولایت نشسته بود، بزرگان مازندران به سعی امیر علی حسینی بر سلطنت امیر شاهی اتفاق نموده امیر سلطان محمود را از سلطنت عزل ساختند و رایت ایالت را به نام امیر شاهی برافراختند و در خلال آن حال امیر سلطان محمود از بارفوresh ده فرار نموده به ساری رفت و به آقامحمد ملتختی شد و آقامحمد، مقدم بزرگوارش را به اعزاز و احترام تلقی نموده مدت چندگاه در پیش<sup>۳</sup> حمایت خویش نگاه داشت و در ایامی که به قتل امیر شاهی اقدام نموده بود، چنانچه از حالات آینده به وضوح خواهد پیوست، بعد از آن رشته حیات امیر سلطان محمود را با چندی دیگر از پادشاهزاده‌های آن دودمان به تبع بی دریغ قطع ساخت و بر تمامی ولایت مازندران لوای حکومت برافراخت.

۱. ب: ندارد.

۲. ا: سارا.

۳. ت: ذیل.

## ذکر پادشاهی میرشاهی به عون عنایت بی چون و کیفیت کشته شدن آن جناب به تدبیر آقامحمد روزافزون

چون امیر شاهی به سعی امیر علی حسینی و اشراف مازندران بر ملک موروثی خود فرمانروآگشت، بساط عیش و نشاط را ممهد ساخته عموم اوقات یا برکاتش به ارتکاب باده خوشگوار و مصاحب جوانان ساده عذار که در آن مملکت این دو امر به غایت شایع است، مصروف می‌گشت و به جز شیوه بی‌اعتدالی که سبب اختلال امور جهانداری است چیزی در خاطرشن نمی‌گذشت و امیر علی حسینی را راتق فائق مهمات ملکی و مالی خود ساخته زمام حل و عقد امور و قبض و بسط جمهور را در کف کنایت انجام آن جناب نهاده بود. از این سبب اشراف ملک و سران سپاه سیما سید کمال الدین و اقوام او از غایت حقد و حسد<sup>۱</sup> با امیر علی حسینی مخالف شده در صدد قتل او در آمدند و در روزی که امیر علی حسینی در حمام بود و از شرایط حزم و احتیاط غافل و ذاهل گشته به تنظیف بدن مشغولی می‌نمود، سید کمال الدین با جمعی از اقربای مسلح و مکمل شده به درون حمام شد و شعله حیات آن سید بزرگوار را به تبع آبدار منطقی گردانید. خاطر خاطر امیر شاهی از وقوع آن حادثه بسی مکدر و پریشان گشته و اظهار تأسف و تلهف بسیار نمود. لیکن در آن وقت به سبب کثرت قبایل امیر کمال الدین و ظهور فتنه، مراحمت به حال قاتلان نتوانست رسانید و بعد از چندگاه فرصت یافته سید کمال الدین را با جمعی از موافقان به تبع سیاست از هم گذرانید و از این رهگذر طباع اهل آن دیار، از طور موحش امیر شاهی متفرق گشته بیشتر به حکومت آقامحمد مایل شدند و جمعی دیگر خواستند که ولد امیر سلطان محمود که امیر عبدالله نام داشت پر مسند حکومت نصب کنند. امیر شاهی چون از مردم آن دیار استشمام بسی و فایی نمود چاره‌ای جز آن ندید که دست توسل به ذیل عنایت و عاطفت شاه فلک جناب شاه طهماسب استوار سازد و از آن خاندان سلطنت آشیان<sup>۲</sup> استمداد نماید. بنا بر

اندیشه مذکور در شهور سنه ۱۹۳۹<sup>۱</sup> که حضرت شاه گردون توان به عزم یورش خراسان از مرکز دولت به حرکت درآمده بود، آن جناب با تحف و پیشکش فراوان عازم درگاه فلک بارگاه شد و بعد از وصول به شرف تقبیل انامل فیاض سرافراز گشته منتظر نظر عاطفت و احسان گردید و چند ماه ملازم رکاب ظفر انتساب شاهی بود تا مهمانش بر وجه دلخواه سامان پذیرفته رخصت انصاف به مملکت خوش یافت و از اثنای راه خراسان بازگشت نموده با قریب<sup>۲</sup> سی چهل نفر از پیاده و سوار به سمنان رسید و در آن بلده سه روز توقف نمود و وکلای آقامحمد که در سمنان به جهت ضبط املاک او و مزرعه ساختن آن اشتغال داشتند، در روزی که امیر شاهی به سمنان نزول نمود، قاصدان سریع السیر به طرف ساری که از سمنان سی فرسخ شرعی است روان نمودند و حقیقت حال امیر شاهی را با محدودی چند که همراه او بودند عرضه داشتند. آقامحمد چون بر آن حال مطلع گردید، مظفریک ترکمان را با جمعی از متهوّران بی باک، اسبان رهوار تیز رفتار داده بر سر راه امیر شاهی فرستاد که در هر مکان که به وی رسند دستبردی ننمایند. مظفریک و رفیقان بر بادپایان سوار شده چون برق و باد به حرکت درآمدند و دو سه شبانه روز مانند فلک الافلای از حرکت باز نماندند تا در حوالی آهوسکه قریه‌ای است از توابع فیروزکوه، به امیر شاهی رسیدند. مظفریک را چون نظر بر آن جناب افتاد از مرکب به زیر<sup>۳</sup> آمده چنان اظهار نمود که من با این جماعت از آقامحمد روگردان شده به عزم ملازمت به خدمت آمده‌ام. این بگفت و پیش دوید که رکاب اورا بپسند. امیر شاهی بر استری<sup>۴</sup> سوار بود، چون روز حیاتش به سر آمده بود آن متهوّر را از تزدیک آمدن منع نکرد و خود نیز احتراز نفرمود. مظفریک چون به نزدیک رسید دست آن حضرت را گرفته از استر به زیر کشید و دیگری از قفارسیده شمشیری بر گردان آن سید بزرگوار زده شعله حیاتش را به تیغ آبدار فروشانید و ملازمانش نیز بعضی کشته شده بعضی دیگر در آن صحرا متفرق گشتد.

۱. ب و ت: قید نشده است.

۲. ب: قرب.

۳. ت: استر.

## شعر

بود آگه از کار کارآگهان  
جهان آن کسی راست کاندر جهان  
چنان ریخت بر اهل یونان زمین  
سکندر شتیدی که دریای چین  
که چون خورد ازو تیر رویته تن  
خبرداری از حیله تهمتن  
القصبه، مظفریک بعد از این حرکت شنبیع، سورفیع قدر امیر شاهی را برداشت به طرف ساری معاودت نمود و بعد از وصول به آن حدود، آقامحمد اظهار مسروت و شادمانی کرده<sup>۱</sup> هفت شبانه روز نقاره شادیانه نواختند و جشن پادشاهانه آراسته مظفریک را منظور نظر عاطفت بی غایت و مشمول بحوار مکرمت بی نهایت ساختند. ایام سلطنت امیر شاهی قریب هفت سال امتداد یافت و در عنقران جوانی روی از سرای فانی برثافت. از وی سه فرزند<sup>۲</sup> بادگار ماند. دو نفر که در خرمدز بودند، بعد از قتل امیر شاهی آن‌ها دست آقامحمد گرفتار شدند. آن هر دو شاهزاده با چندی دیگر از سیدزادگان که وارث ملک مازندران بودند به سعی آفاحسن مت کشته شدند و یک پسر میر شاهی که میر سلطان مراد نام داشت و در گیلان بود به سلامت مانده آخر قدم بر مستند حکومت آن ولایت نهاد و شرح حال او عن قریب در این اوراق رقم زده کلک بیان خواهد گشت، ان شاء الله تعالى.

### ذکر حکومت آقامحمد روزافزون بر تمامی ملک مازندران و تسلط یافتن به عون ملک دیان

آقامحمد روزافزون نسبت<sup>۳</sup> نسب خویش را به سلطان ابراهیم ادهم - قدس سرّه - درست می‌نمود و از حلیمه سخا و کرم که شیوه مرضیه سلاطین ذوی القدر است خالی نبود، بعد از قتل میر شاهی به فیض فضل نامتناهی الهی<sup>۴</sup> بر تمامی ولایت مازندران فرمانروا گشته جمیع گردنشان دیووش<sup>۵</sup> و فرعون و شان سرکش سر

۱. ب: کرد.

۲. ت: پسر.

۳. ت: «بعد از قتل امیر شاهی» ندارد.

۴. ت: به مسبید.

۵. ت: دیووش.

۵. ب: الهی نامتناهی.

اطاعت و انقياد در چنبر مطابع عنیش درآورده خیال مخالفت را از سر بنهادند و دلبران [۱۸۴] بی‌باک و متمددان فتاک که سالها رایت عداوت و عناد برافراخته بودند ترک فته و فساد کرده زیان به اعتذار<sup>۱</sup> و استغفار برگشادند. آن چناب پادشاه عادل دادگر و حاکم باذل رعیت پرور بود. در ایام دولت او در مملکت مازندران امنیت و رفاهیت به درجه‌ای رسیده بود که<sup>۲</sup> رعایا و برایا در ظل عدالت و نصفت او مرقدالحال و آسوده‌بال روزگار می‌گذرانیدند و نجّار و مافران که از دیار بعید و قریب متعدد بدان صوب بودند<sup>۳</sup> به یمن<sup>۴</sup> معدلت و سیاست آن شهریار از آن طرف دشوار و چنگل بسیار که به سبب کثیر اشجار و تشابک اغصان و توهم دزدان چاسوس [چاپک]<sup>۵</sup> نهاد، وهم و خیال افتتان و خیزان گذر<sup>۶</sup> می‌کرد به فراغ خاطر عبور می‌نمودند.

## شعر

جز امروز چون هست روز دگر<sup>۷</sup>  
خوش اعدل گستر<sup>۸</sup> خوشاد دادگر  
بلی هست شاهی به انصاف و داد<sup>۹</sup>  
که بی اعدل و انصاف عالم مباد  
بد و نیک آخر<sup>۱۰</sup> نماند ولیک<sup>۱۱</sup>  
همین<sup>۱۲</sup> نام بد ماند و نام نیک  
آن چناب بعد از قتل امیر شاهی قریب چهارده سال از روی استیلا و استقلال بر  
تمامی مملکت مازندران سلطنت کرد و همواره با<sup>۱۳</sup> عیش و نشاط بود و با ارکان  
دولت شاهی طریقه مصادقت و موالات و شیوه یک جهتی و مواسات را مرعی  
می‌داشت. سیما با حضرت وکیل السلطنه و اعتمادالدوله قاضی جهان که همگی  
مهمات مالی و ملکی عراق و خراسان به حسن اهتمام او سامان می‌بذریفت،  
خدمات لایقه به ظهور می‌رسانید و هرساله سیصد و شصت تومان تبریزی به رسم  
تحفه و پیشکش جهت او مرسول می‌داشت و امور سلطنت خود را به رای صائب و

۲. ت: رسیده که.

۱. ت: عذر.

۴. ت: «به یمن» ندارد.

۳. ت: بودند از.

۶. ت: تردد.

۵. ب: تدارد.

۸. ت: کسری.

۷. ب: دیگر.

۱۰. ت: همی.

۹. ت: جهان را بقای.

۱۱. ت: همیشه در.

فکر ناگف دستور مملکت آفاحسن مت که به خصایص پسندیده اتصاف داشت و در شیوه کاردانی و ملکستانی و معموری کثور و آرایش لشکر عدیل و نظیر نداشت بازگذاشته خود به عیش و حضور مشغول بود و آفاحسن مت با برادران و فرزندان و اقوام بر تمامی ولایت مازندران مستولی بودند، به نوعی که بر آقامحمد از پادشاهی به جز نامی بیش نبود و جمیع مهمات آن مملکت به استصواب منان سامان می یافت. و آفاحسن یک برادر خود آفاسهراب را به وکالت آفارستم که خلف ارشد و فرزند اعز ارجمند آقامحمد بود، تعیین نموده بود و برادر دیگر آفاستهم را به امارت ولایت سوانکو فرستاده و همچنین سایر اقوام و اقربای خود را به مناصب ارجمند گرامی داشته هریک را به رتبه رفیع [۱۸۵] رسانید، چنانکه آن طبقه عالیشان محسود و محقود چمیع اشراف و اهالی مازندران شدند. عاقبت ارباب غرض که به مرض حد گرفتار بودند در مجلس آقامحمد زبان به عیوب و نقیبات ایشان گشوده هر روز تکرار این معنی می کردند، تا آنکه به حکم «آن یسمع و یخُل»<sup>۱</sup> مزاج و هاج والی مازندران نسبت با جماعت منان متصرف گشته در صدد دفع استیلا و عزل مناصب آن طبقه رفیع مکان شد و اول آفاحسن مت را از منصب وکالت عزل ساخت و بعد از آن مجمع [اطایفه]<sup>۲</sup> منان را از نظر عاطفت و مرحومت بینداخت. آفاحسن از وفور غیرت اعراض کرده بعد از دو سه ماه نقد بقارا به قایض ارواح تسلیم نمود و دیگری از عهده کار وکالت و تمثیل مهام مملکت مازندران بپرون نتوانست آمد. از این سبب فتنه و آشوب به ولایت مازندران راه یافته امیر عبدالله ولد امیر سلطان محمود که در ولایت رستمدار می بود به طمع ملک موروثی خود به نواحی آمل آمد و در آن سال که تاریخ هجرت به نهضد و پنجاه و دو رسیده بود، حضرت شاه عالم پناه، شاه طهماسب، در اول فصل پاییز به فیروزکوه آمده عزیمت مازندران داشت که<sup>۳</sup> انتقام خون امیر شاهی را بکشد. آقامحمد از استماع آن خبر پریشان<sup>۴</sup> و مضططر<sup>۵</sup> شده تمامی ولایت مازندران برهم خورد، هر کس در اندیشه کار و فکر مآل

۱. امثال و حکم، ج ۴، ص ۱۷۵۲.

۲. ب: ندارد.

۳. ت: «که» ندارد.

۴. ت: پریشان خاطر.

۵. ت: «مضططر» ندارد.

خود افتادند و در آن اندا بعضی از متان مثل آقامهراب و آقامیجن فرصت پافته خود را به درگاه عالم پناه<sup>۱</sup> رسانیدند<sup>۲</sup> و پیکر تسخیر مملکت مازندران را در نظر حضرت شاه عالمنیان به سهل و آسان جلوه دادند. و آقامحمد از غایت اضطرار، رسولان یا تحف و پیشکش فراوان به پایه سریر ثریامکان ارسال داشته، فاضی جهان را شفیع چرام خویش گردانید و فاضی جهان به زبان تصریع و تشیع گناه آقامحمد را در خواست تموده سه هزار تومن تبریزی مقرر داشت که آقامحمد به رسم جرمیانه<sup>۳</sup> به خزانه عامرہ برساند. حضرت<sup>۴</sup> شاه عالمنیان از آن مکان کوچ فرموده به طرف دامغان رفت، اما امیر عبدالله که به<sup>۵</sup> نواحی آمل آمده بود جمعی از منجذبه آن ولایت با او موافقت نموده<sup>۶</sup> آن جناب بر ولایت بارفروش ده نیز مستولی شد و آقامحمد خلف ارشد خود آفارستم را با قریب<sup>۷</sup> ده هزار سوار و پیاده از برای دفع آن فتنه نامزد کرد. آفارستم جوان شجاع او دلیر بود، اما به سبب افراط که در شرب خمر و مباشرت<sup>۸</sup> می‌نمود، مراجحتی از حد اعتدال انحراف پافته علل منقاد<sup>۹</sup> بر بدنش مستولی شده بود و مع ذلک<sup>۱۰</sup> نزک [۱۸۶] شراب نمی‌تواست کرد و در وقتی که به خصم نزدیک شده بودند و داعیه داشتند که روز دیگر محاربه نمایند، در شب آن روز آفارستم که مست شراب ناب در بستره عزت و استراحت به خواب رفته بود دیگر کس او را بیدار ندید. از حدوث آن واقعه سپاهش به هم برآمده<sup>۱۱</sup> طریق «من نجبا برآسه فقد تیح»<sup>۱۲</sup> پیش گرفتند و چون این خبر به امیر عبدالله رسید بی تأمل بر سر اردوی او آمده دست به نهض و غارت برآورد و نصف مازندران را از روی قدرت و استیلا در حیطة ضبط و تصرف درآورده بی<sup>۱۳</sup> آن ولایت فرمائروا گردید و

۱. ت: عالم پناه شاهی.

۲. ت: جرمیانه.

۳. ت: در.

۴. ت: قرب.

۵. ت: در.

۶. ت: ندارد.

۷. ت: بمع ذلک.

۸. ت: سپاهش متفرق شده.

۹. ت: در.

۱۰. ت: در.

آقامحمد از استماع مرگ فرزند به جان پیوند، در قلن<sup>۱</sup> و اضطراب افتاده گریبان صبر و شکبیابی را پاره کرد و<sup>۲</sup> بساط عیش و نشاط را مطروی ساخته ابواب خوشدلی را بر روی روزگار خوبیش بیست و مدتی<sup>۳</sup> همدم آه و ناله گشته در کنج نامرادی بنشست و چون قریب یک سال بر این منوال روزگار گذرانید<sup>۴</sup> از جام ساقی اجل شربت فنا چشید و دست از ملک و مال<sup>۵</sup> دنیوی بازداشتہ پای در دامن عدم کشید. آن جناب پادشاه خیر کریم نهاد بود، صفات حمیده و خصایص پسندیده بسیار داشت و همواره طالب نام نیک بود. سادات و علماء و اریاب فضل را تعظیم و تکریم بیش از پیش می نمود. پرسش آقارستم تیز جوان خوش طبع<sup>۶</sup> متخلق متواضع بود و اکثر اوقات یا شعرا و مردم خوش فهم<sup>۷</sup> صحبت می داشت و به قدر حال رعایت این طبقه می فرمود و پدر و پسر از صفات ذمیمه، خصوصاً عجب و تکبیر خالی بودند و با طبقات انسان سلوک پسندیده می نمودند. راقم این ارقام به صحبت ایشان مشرف گشته بود و بعضی از آنچه مسطور شده مشاهده نموده. از آثار آقامحمد، مدرسه‌ای است که واقع است در نجف امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام - و از واردان آن صوب شنیده شد<sup>۸</sup> که جیباری از طبله و اهل فضل در آن مدرسه مسکن ساخته به تحصیل علوم دینی مشغول‌اند و از برای هر یک<sup>۹</sup> وظیفه‌ای به قدر حال مقرر است. دیگر رباطی عالی و حوضی است که در راه مشهد مقدس در موضع چشمہ الهاک<sup>۱۰</sup> اتمام یافته زوار و تجار و سایر مسافران که در آن راه بی‌آب هولناک تردد می نمایند، از آن حوض پرآب و پناه رباط که در متنات و محکمی یاد از حصار بالستوار می دهد نه چندان محظوظ و مطمئن خاطرند که فوقی بر آن متصور باشد. دیگر عمارت تخته پل است که در راه کاشان بسته. قبل از ۱۸۷ آنکه این پل بسته شود قاله‌ای که بدان موضع می‌رسید، در فصل بهار و شتنا به سبب طغیان آب یک هفتنه بلکه زیاده در آن مکان توقف می نمودند و از

۱. ت: قلن.

۲. ب: الى ت: مدت.

۳. ت: مال و ملک.

۴. ت: با شعرا و صاحبان فهم.

۵. ت: طبله علوم.

۶. ت: کوده.

۷. ت: بیرون منوال یوابین گذشت.

۸. ت: «خوش طبع» ندارد.

۹. ت: شده بود.

۱۰. ت: لهاک.

خوف<sup>۱</sup> قطاع الطريق پیوسته در ترس و بیم بودند؛ الحال بلا توقف از آن موضع بد فراغ خاطر عبور می‌نمایند و زیان به دعای<sup>۲</sup> خیر آن پادشاه مغفور می‌گشایند. و دیگر از آثار آن جناب حوضی است که در میان بیابان و نده که [قريب سی فرسخ] مسافت است که<sup>۳</sup> اصلاً آب ندارد ترتیب داده و آن راه دشوار را بر مسافران آسان ساخته است و غیر این عمارت بقاع خبر و رباط<sup>۴</sup> در اطراف و اکناف<sup>۵</sup> ولایات بسیار پرداخته و افراد خته است. بعد از فوت آن جناب سران سپاهش اتفاق نموده برادرزاده او را که آفاسه راپ نام داشت در شهر ساری بر تخت حکومت نصب نمودند<sup>۶</sup>. چون دولت از آن دودمان رخت برسته بود و زمان حکومت آن طبقه به نهایت رسیده به اندک روزی امیر عبدالله بر تمامی ولایت مازندران مستولی شده یک پسر آقامحمد را که در حین وفات پدرش در اردوی همایون بود و آقا فرامرز نام داشت با دو پسر بکشت و آفاسه راپ را از ولایت بیرون کرده خاندان روز افزونیه بالکلیه مندرس و منظمس گشت، اقامحمد از بد و حال تا زمان رحلت و انتقال سی و شش سال بود و مدبت حیاتش از هفتاد مت加وز بود.

## شعر

که اول دلدل شریت آخر خمار  
به یکباره گشتند غربت گرای<sup>۷</sup>  
گلایمی به از پادشاهی بسی

زمانه تداند جز این هیج کار  
تهی گشت از آن تازه رویان سرای  
چو گیتی ندارد وفا با کسی

## ذکر ایالت امیر عبدالله بن امیر سلطان محمود بن امیر عبدالکریم

چون امیر عبدالله به قوت شجاعت و دلیری خود بر ولایت مازندران مستولی گشت، تبع سیاست را از نیام انتقام کشیده دوست و دشمن دریغ نداشت و از

۲. ت: «دعای» ندارد.

۱. ت: تشویش.

۴. ت: ریاطات.

۳. ب: ندارد.

۶. ت: کردند.

۵. ت: «اکناف» ندارد.

۸. ت: درای.

۷. ت: اما.

سرکشان و متمردان و کسانی که هوای بزرگی و لشکرکشی در سر داشتند از طبقه سادات و غیره هیچ کس را زنده نگذاشت. سیاست و صلاحت او در خاطرها به مرتبه‌ای اثر کرده بود که خیال‌بی اعتدالی در ضمیر<sup>۱</sup> هیچ فردی از افراد انسانی نمی‌گذشت و اندیشه سرداری و ملکستانی در خاطر خلق آن دیار اصلاً خطور نمی‌کرد. تجار و مردم مزارع از یمن خبیط و سیاست او آسوده‌خاطر بودند و از اطمینان قلب [به کسب]<sup>۲</sup> معیشت مشغولی می‌نمودند.<sup>۳</sup> آن جناب از غایت غرور و اعتقادی که به شجاعت و زور خود داشت [۱۸۸] در ارسال باج و خراج مفتری مازندران تقصیر و تهاون تجویز می‌فرمود و با تحصیلدارانی که از درگاه عالم پناه به مازندران می‌رفتند سلوک بد می‌نمود. و حضرت شاه عالم<sup>۴</sup> پناه همیشه از آن جناب خوازین و دفاین آقامحمد را طلب می‌کرد و او در برابر سخنان<sup>۵</sup> درشت می‌گفت، از این رهگذر خلل در هواعدا بایلت و حکومت او راه یافته امیر سلطان مراد که پسر امیر شاهی و عمزاده آن جناب بود، حسب‌الحکم نوّاب شاهی به مراقبت بعضی از<sup>۶</sup> امرا و غازیان عظام و حکام هزارجریب و امرای چلاوی از راه فیروزکوه به طرف مازندران رفتند. چون خبر توجه میرسلطان مراد به سمع اهالی مازندران رسید، اکثر آن طایفه به سبب آزاری که از امیر عبدالله در خاطر داشتند، دست از اطاعت و مطاؤعت او بازداشتند به میرسلطان مراد پیوستند. امیر عبدالله از سوی<sup>۷</sup> اعمال خوبیش نادم و پشیمان شده بود، اما در آن وقت سودی نداشت.

### شعر

پشیمانی ندارد آن زمان سود  
که مرگ از هیمه جانت کشد دود  
بعد از اللتیا و الیتی چاره‌ای جز آن ندید که اعتماد بر لطف و کرم نوّاب شاهی  
کرده متوجه درگاه گردد. از غایت بی‌عقلی با دست تهی از سیم و زر<sup>۸</sup> به درگاه

۱. ت: ضمیری.

۲. ب: ندارد.

۳. ت: نمود.

۴. ت: حرف.

۵. ت: سوی.

۶. ب: ندارد.

۷. ت: معدلت.

۸. ت: بعضی از ندارد.

۹. ت: با دست تهی روی نیاز.

پادشاه هفت کشور رفت و زبان به اعتذار و استغفار برگشاده به معاذب نادلذیز  
تمسک جست و به مضمون<sup>۱</sup>:

## شعر

دور بسمانی و نیایی نظر

دست تهی گر بر شیخی روی

حضرت شاه عالم مدارگوش بر اعتذار و استغفار او نکرد و از دفاین و خزاین وی  
استفسار و استخبار نموده، چون مشهور بود که آن جناب (زر فراوان در کوه و جنگل  
مازندران دفن کرده و غیر او دیگری بر آن اطلاع ندارد)<sup>۲</sup>، آن جناب را گرفته  
مصحوب مردم اعتباری به جانب پارفروش ده و ساری فرستادند که میرسلطان مراد  
به لطف و عنف از او معلوم نماید که زرها را در کدام مکان دفن نموده است [و] در  
اخراج آن سعی موقور به ظهور آورد. چون آن جناب را به مازندران رسانیدند،  
میرسلطان مراد به موجب حکم چند روزی عمزاده را ایدا و شکنجه چند نمود،  
چیزی ظاهر نشد. امیر عبدالله<sup>۳</sup> دانسته بود که آخر الامر اورا خواهند کشت، بنابراین  
وجود آن جناب را سبب اختلال ایالت و حکومت خواهی دانست و عدم<sup>۴</sup> او را بر  
ثبات و دوام سلطنت<sup>۵</sup> خویش حمل می نمود، همت<sup>۶</sup> بر قتل عمزاده گماشته  
طنایی در گردن وی افکنده و دو سر طناب<sup>۷</sup> را به دست سادات و اشراف مازندران  
داد تا مجموع در خون او شریک باشند. بدین نحو<sup>۸</sup> روح آن<sup>۹</sup> سید عالیشان را به  
مرکز اصلی رسانیدند. مدت سلطنتش دوازده سال بود و قرب<sup>۱۰</sup> چهل مرحله از  
مراحل زندگانی طی فرموده بود، از وی دو پسر یادگار ماند، یکی امیر عبدالکریم و  
دیگری امیر عبدالعزیز<sup>۱۱</sup>.

۲. ت: مطالب بین هلالین ( ) را ندارد.

۱. ت: مصون.

۴. ت: مذلت.

۳. ت: زیرا که میر عبدالله.

۶. ت: شخصی به جهت.

۵. ت: قدم.

۸. ت: نیوج.

۷. ت: طباب.

۹. ت: روح آن ندارد.

۱۰. ت: قرب.

۱۱. ب: امیر عزیز.

## ذکر ایالت امیر سلطان مراد بن امیر شاهی

امیر سلطان مراد پادشاه خلبیق درویش نهاد و حاکم اکم آزار بادین و داد است.<sup>۱</sup> حلم<sup>۲</sup> و حیا بر ذات با برکاتش غالب و به مصاحبی و مجالست ارباب فضل و کمال مایل و طالب. در زمانی که آقامحمد روزگزرون در حیات بود، آن جناب در ملازمت حضرت شاه عالم پناه به سر می بود و در مجالس بر جمیع اکابر و اشراف عراق و خراسان مقدم می نشد و هرساله مبلغ یک صد تومان تبریزی، خزانه داران بهجهت مدد خرج آن جناب از خزانه عامره می رسانیدند. در ایام دولت امیر عبدالله به یمن امداد و عنایت حضرت شاه عالم پناه، بر سر ایالت و حکومت<sup>۳</sup> مازندران متممگن گشت و جز این ترانه<sup>۴</sup> حرفی بر خاطر عاطرش نمی گذشت.

### شعر<sup>۵</sup>

شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا  
بر منتهای همت خود کامران شدم

## ذکر ایالت و حکومت حکام رستمدار بر سبیل ایجاز و اختصار

دیگر از حکام و ملوک مرضی السلوک دارالمرز، ملکان ولایت رستمدارند که واقع است مابین جیلان و مازندران. حکام آن دیار، نسب<sup>۶</sup> خویش را به ملوک کیان که عبارت از کیقباد و کیکاووس باشد می رسانند و خود را از آن زمرة عالیشان می دانند. و ولایت رستمدار [از]<sup>۷</sup> ابتدای ظهور اسلام تا الان در تحت ضبط و تصرف این طبقه رفیع مکان انتظام دارد و به سبب متانت و استواری آن محل و بسیاری جبال راسخه البینان<sup>۸</sup> و دشواری طرق، دست هیچ پادشاه کشورستان غدار

۱. ب: ندارد.

۲. ت: خصلت حلم.

۳. ت: طراز.

۴. ت: نسبت.

۵. ت: قلاع رفیع البینان.

۶. ت: بود.

۷. ت: ولایت.

۸. ت: «شعر» ندارد.

۹. ب و ت: ندارد.